

تحلیل نظری بر شکل‌گیری توافقنامه ابراهیم

حمیدرضا تبشیری^۱ مرتضی رفیعی بصیری^۲

چکیده

تاریخ ۷۴ ساله فلسطین و منطقه پس از تأسیس رژیم جعلی اسرائیل نشان از آن دارد که همواره با خون‌ریزی و اشغال همراه بوده و زمانی نیز که اقدام به صلح کرده است در سیاست پنهان مشق جنگ کرده است. سؤال این مقاله آن است که توجه به نظریات روابط بین‌الملل شکل‌گیری توافقنامه ابراهیم چگونه قابل تحلیل است؟ این توافق گرچه در ابتدا یک توافق سیاسی به دنبال تقویت روابط بحرین و امارات، مراکش و سودان با رژیم معرفی شد اما امروزه منافع امنیتی اسرائیل را پیگیری می‌کند. یافته‌های تحقیق نشان از آن دارد که اسرائیل هیچ‌گاه تفکر (نیل تا فرات) را کنار نمی‌گذارد و از رویکرد رئالیستی در سیاست امنیتی دست برنمی‌دارد. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی به دنبال تحلیلی تئوریک به چیستی و چرایی شکل‌گیری این توافقنامه ابراهیم است.

واژگان کلیدی

توافقنامه ابراهیم، رژیم صهیونیستی، سیاست خارجی، امنیت.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۱۶

drhamidrezatabshiri@gmail.com

۱. دکتری علوم سیاسی (نویسنده مسئول).

rafieibasiri@gmail.com

۲. دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل.

❖ مقدمه

وقوع انقلاب و ناآرامی‌های سیاسی داخلی در کشورهای عربی در سال ۲۰۱۱ و همچنین درگیری‌های متعدد با جبهه مقاومت، توجه اسرائیل را به‌ویژه از حیث تأثیری که بر امنیت دولت یهودی خواهد داشت، برانگیخته است. در این میان، دو رویکرد عمده در برابر این تهدیدات، در میان سیاستمداران، تحلیلگران و مقامات نظامی و امنیتی اسرائیلی وجود دارد. دسته نخست، این تهدیدات را فرصتی برای اسرائیل می‌دانند تا با روی کار آمدن دولت‌هایی دموکراتیک و باثبات‌تر، اسرائیل شرکای صلحی پایدارتر بیابد. به عبارت دیگر، اعتبار قراردادهای صلح بسته به شیشه عمر حکومت‌های دیکتاتوری نخواهد بود. از طرف دیگر نیز دولت‌های دموکراتیک عربی که توجه خود را معطوف به مشکلات داخلی خود نموده‌اند و رویکرد خصمان‌های نیز در برابر اسرائیل و ایالات متحده در پیش نخواهند گرفت، مطابق با مدلی که بی‌شابهت به انگاره صلح دموکراتیک نیست، به میزان بیشتری در مسیر برقراری یا بهبود مناسبات با اسرائیل حرکت خواهند نمود. به علاوه، اسرائیل در این همهمه، می‌تواند روابط خود را با ترکیه که خصومت‌آمیز شده بود، بهبود بخشد. تحکیم و نزدیکی بیشتر با عربستان سعودی نیز قابل‌تصور است که در این وضعیت است که امضاکنندگان قرارداد صلح با دولت یهودی بوده‌اند. در برابر این نظرگاه اقلیت، حرکت غالب در اسرائیل با نگرشی بدبینانه به این تهدیدات می‌نگرند؛ بنابراین مقدمه سؤال اصلی این پژوهش این‌گونه مطرح می‌شود که با توجه به نظریات روابط بین‌الملل شکل‌گیری توافقنامه ابراهیم چگونه قابل تحلیل است؟ بر این اساس به بررسی شکل‌گیری توافق ابراهیم بر امنیت اسرائیل از دو نظریهٔ مادر در روابط بین‌الملل کمک گرفته و به تحلیل موضوع می‌پردازیم. در بعد درون واحدی و فهم از مفهوم امنیت در جریان شکل‌گیری توافقنامه ابراهیم و پس‌از آن، این موضوع را با استفاده از نظریهٔ سازه‌انگاری به تحلیل خواهیم نشست؛ و در خصوص بررسی واقعیات مادی صحنهٔ خاورمیانه در این زمان از واقع‌گرایی و به‌طور جزئی‌تر از تأثیر این انقلابات بر موازنهٔ تهدید در این منطقه یاری می‌گیریم.

چارچوب نظری

امنیت مفهومی است چندبعدی که دو ریشه دارد، ریشه‌ای در فهم واحد از محیط پیرامون که به‌نوعی با امنیت روانی در رابطه فرد با جامعه قابل‌مقایسه است و ریشه دیگر این مفهوم بررسی مادی توانمندی‌ها در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. بدین منظور برای بررسی مباحث تئوریک این پژوهش با طرح نظریه سازه‌انگاری و موازنه قدرت ابتدا به بررسی اصول امنیت از نگاه اسرائیل خواهیم پرداخت، سپس تأثیرات انقلابات عربی بر واحدهای درگیر انقلاب و موازنه تهدید در خاورمیانه با استفاده از اندیشه استفان والت تحلیل خواهیم کرد و در انتها با توجه به نتایج حاصل به شکل‌گیری توافقنامه ابراهیم بر امنیت اسرائیل خواهیم پرداخت.

واقع‌گرایی

واقع‌گرایی، به‌عنوان مکتب تئوریک مسلط در رشته روابط بین‌الملل در دوره پس از جنگ جهانی دوم محسوب می‌شود. به‌رغم مواجهه این نظریه با چالش‌های مختلف در طول دهه‌های اخیر، ولی همچنان به‌عنوان یکی از نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل تداوم یافته است. واقع‌گرایی تلاشی بود برای انتقال اصول تجربی دیپلماسی قرن نوزدهمی اروپا، به نظریه‌ای علمی که به‌طور عمده در آمریکا بکار گرفته شد (Guzzini, 1998: 5). واقع‌گراها، دولت‌ها را بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل می‌دانند. آن‌ها بر مقوله امنیت تأکید فراوان دارند. همچنین، نیروی نظامی کارآمد را برای حمایت از دیپلماسی، سیاست خارجی و درنهایت تأمین امنیت ضروری قلمداد می‌کنند. آن‌ها بر استفاده از تهدیداتی چون موازنه قدرت و بازدارندگی تأکید دارند (قوام، ۱۳۹۴: ۲۹۸-۲۹۷).

نواقع‌گرایی که به آن واقع‌گرایی ساختاری نیز اطلاق می‌شود، برای اولین بار توسط کنت والتز در سال ۱۹۷۹ مطرح شد. وی در کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل» به تبیین اصول واقع‌گرایی ساختاری پرداخت. واقع‌گرایی ساختاری اصول پایه‌ای واقع‌گرایی کلاسیک از قبیل دولت محوری، قدرت محوری، آنارشیک بودن نظام بین‌الملل، یکپارچگی و عقلانیت کشورها و توازن قوا را می‌پذیرد اما از جهات مختلف، متفاوت و مستقل از واقع‌گرایی کلاسیک است

(دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۳۴). این نظریه، سرشت انسان را باعث کشمکش میان دولت‌ها و تلاش آن‌ها برای کسب قدرت نمی‌داند بلکه سطح تحلیل را نظام بین‌الملل در نظر گرفته و ساختار آنارشیکی سیستم بین‌المللی را عامل وادار شدن دولت‌ها در تعقیب قدرت و تعیین‌کننده نوع و قواعد بازی به حساب می‌آورد. نظریه نواقح‌گرایی بر این باور است که مقابله با تهدیدات مشترک یا ادراک از تهدیدات مشترک منجر به اتحاد و ائتلاف میان دولت‌ها به‌عنوان کنش‌گران اصلی نظام بین‌الملل می‌شود. در این نظریه، با الهام از نظریه بازی‌ها و نظریه انتخاب عقلانی، دولت‌ها به‌عنوان کنش‌گران عقلانی فرض می‌شوند که با محاسبه سود و زیان خود و در صورت وقوع تهدیدات مشترک، بر اساس مصلحت، برای رفع تهدیدات دست به اتحاد و ائتلاف با هم‌تایان خود که آن‌ها نیز در معرض چنین تهدیدات مشابهی هستند، می‌زنند؛ بنابراین، اتحاد و ائتلاف در چنین نظریاتی، عامل دفع تهدید و ایجاد موازنه قدرت در برابر تهدیدگر به شمار می‌رود (رسولی ثانی آبادی، ۱۳۹۷: ۱۷۳).

از دیدگاه والتز، نظام بین‌الملل ساختار مشخصی دارد که در آن باید سه اصل یعنی نظم دهندگی، ویژگی‌های واحدهای موجود در نظام و توزیع توانایی میان واحدها را در نظر گرفت (Waltz, 1979: 81-82). بر اساس اصل نظم دهندگی، نظام بین‌المللی در یک حالت آنارشی قرار دارد که دولت‌ها را بر آن می‌دارد تا بدون توجه به ظرفیتشان به دنبال تأمین امنیت و خودیاری عمل کنند. در مورد ویژگی دوم آن‌ها معتقدند که همه دولت‌های موجود در نظام بین‌الملل به‌واسطه وجود فشارهای ساختاری، از لحاظ کارکردی در وضعیت مشابهی‌اند و هدف مشترک بقا را دارند (سیف‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۵۱-۲۵۰). در ارتباط با مسأله سوم، این ویژگی ساختار به میزان تمرکز و پراکندگی توانمندی‌های داخلی نظام مربوط می‌گردد. در واقع عامل مهم در ظهور و سقوط نظام‌های بین‌المللی، ظهور و سقوط دولت‌های قدرتمندی است که به الگوهای تعامل بین‌المللی شکل می‌دهند.

در نظریه واقع‌گرایی ساختاری، دولت‌ها بشدت به موازنه قوا اهمیت می‌دهند. آن‌ها در تلاش‌اند تا به‌نوعی از رقبای بالقوه خود قوی‌تر باشند، زیرا این برتری، بقا و امنیت آنان را بیشینه می‌سازد. به همین دلیل، کشورها سعی می‌کنند تا قدرت را به قیمت از دست دادن آن از سوی رقبا به دست آورند. جنگ و نیروی نظامی، نه برای تغییر و برهم زدن وضع موجود،

بلکه برای حفظ وضع موجود مفید است (Waltz, 1979: 190-191). راهبرد کشورها برای مقابله با تلاش رقبا برای افزایش قدرتشان موازنه‌سازی است. کشورهایی که احساس تهدید می‌کنند از طریق موازنه سازی درون‌گرا، یعنی تقویت توانایی‌های خود، یا موازنه‌سازی برون‌گرا، در چهارچوب ائتلاف‌های نظامی به مقابله با کشورهای برهم زننده موازنه قوا می‌پردازند (Waltz, 1979: 126-128).

از موازنه قدرت تا موازنه تهدید؛ مفهوم موازنه قدرت بر مبنای این ایده است که کشورها در برابر افزایش قدرت یکدیگر واکنش نشان داده و این واکنش در قالب ائتلاف و اتحاد نمود پیدا کرده تا بتوانند قدرت فزاینده همدیگر را خنثی کنند. هسته مرکزی نظریه موازنه قدرت مفهوم قدرت است. هرگونه افزایش قدرت از سوی کشوری با واکنش کشورهای مختلف روبه‌رو شده و آن‌ها را به ائتلاف‌سازی علیه دولت قدرتمند وادار می‌کند؛ اما نظریه موازنه قدرت با چالش‌هایی مواجه شده است. استفن والت به عنوان نظریه‌پرداز واقع‌گرایی تدافعی سعی در اصلاح و افزایش کارآیی نظریه موازنه قدرت کرد والت بحث خود را از تمایز دو مفهوم قدرت و تهدید آغاز کرد و بر این باور بود که تهدید (ونه قدرت) هسته مرکزی نگرانی‌های امنیتی را تشکیل می‌دهد. والت در مقابل این بر اساس نظر والت کشورها به دنبال توازن دادن به هر قدرتی نیستند، بلکه آن‌ها در پی توازن دادن در مقابل کشوری هستند که افزایش قدرت آن تهدید محسوب می‌شود. والت در این زمینه می‌گوید «دولت‌هایی که تهاجمی تلقی می‌شوند موازنه دیگران علیه خود را برمی‌انگیزند» والت در اصلاح نظریه موازنه قدرت در کنار تمایز مفهوم قدرت و تهدید چهار مؤلفه را به‌عنوان عوامل تهدیدگر توصیف کرد:

۱. قابلیت‌های کلی (جمعیت، قدرت اقتصادی، نظامی و...) این شاخص وجه اشتراک موازنه قوا و موازنه تهدید است؛
۲. مجاورت جغرافیایی (نزدیکی کانون تهدید) میان درک از تهدید و نزدیکی جغرافیایی رابطه مستقیمی وجود دارد؛

۳. قابلیت‌های تهاجمی هرچه میزان توانمندی تهاجمی کشوری بیشتر باشد، دغدغه‌های امنیتی آن کشور به همان میزان افزایش پیدا می‌کند؛
۴. نیت تهاجمی دولت‌های دارای نیت تهاجمی در مقایسه با دولت‌های حافظ وضع موجود متضمن تهدیدهای بیشتری هستند. داشتن عوامل مزبور می‌تواند دال بر تهدیدگری دولت باشد. پس تهدید عبارت است از ترکیبی از قدرت تهاجمی دولت، توانمندی‌های نظامی، نزدیکی جغرافیایی و نیت تجاوزکارانه احتمالی آن‌ها؛ بنابراین آنچه دولت‌ها را به موازنه سازی ترغیب می‌کند، برداشت آن‌ها از یکدیگر به‌عنوان تهدید بوده و نه صرف میزان قدرت هر یک از آن‌ها. از دید والت دولت‌ها به دو دلیل روش موازنه را انتخاب می‌کنند: اولاً تلاش می‌کنند قبل از اینکه بقایشان توسط قدرتی بالقوه به خطر بیفتد دست به موازنه بزنند؛ ثانیاً پیوند با طرف ضعیف‌تر تأثیرگذاری عضو جدید را درون اتحاد. به این خاطر افزایش می‌دهد که طرف ضعیف نیازمند کمک است (Walt, 1986: 110-111).

موازنه تهدید؛ یکی از تفاوت‌های والت با سایر گرایش‌ها در باور وی به اصل توازن تهدید است؛ به این معنا کشورها بر اساس میزان تهدید به امنیت و بقای خود دست به سیاست‌گذاری می‌زنند؛ اما سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که کشورها تهدید را چگونه و بر اساس چه شاخص‌هایی درک می‌کنند و اینکه در مقابل آنچه راه‌کارهایی را در پیش می‌گیرند؟ وی طی مطالعه‌های گسترده خود به این نتیجه رسیده است که تهدیدها بر اساس چهار شاخص اصلی زیر مورد ارزیابی قرار می‌گیرند:

• توانایی‌ها شامل جمعیت، قدرت اقتصادی، وسعت کشور و سایر عوامل ژئوپلیتیک قدرت؛

• نزدیکی جغرافیایی؛

• توانایی تهاجمی؛

• نیت تهاجمی (Walt, 1986: 147-151).

در مورد توانایی‌ها باید گفت که هر چه توانایی‌های کشور تهدیدکننده بیشتر باشد، میزان تهدید دریافت شده بیشتر است. متغیرهای مرتبط با توانایی کشورها نیز شامل جمعیت، وسعت، اقتصاد و سایر عوامل ژئوپلیتیکی هستند که همیشه از عوامل مهم در ارزیابی میزان قدرت کشورها محسوب می‌شده‌اند. مسأله بعدی نزدیکی جغرافیایی است؛ از نظر والت، کشورها تهدید را هر اندازه نزدیک‌تر باشد، به شکل بیشتر و بهتری درک می‌کنند. برای مثال در جدال بین اعراب و رژیم صهیونیستی، کشورهای نزدیک به این رژیم مثل مصر و لبنان احساس تهدید بیشتری نسبت به سایر کشورهای عربی داشتند؛ بنابراین تهدیدهایی که نزدیک‌تر هستند زودتر و بیشتر احساس می‌شوند و سریع‌تر به آن‌ها واکنش نشان داده می‌شود.

در زمینه توانایی‌های تهاجمی نیز باید گفته شود که بین نیت تهاجمی و میزان تهدید، ارتباط مستقیمی وجود دارد. به این معنا که هر چه مقدار توانایی نظامی یک کشور بیشتر باشد میزان نگرانی و تهدید به همان میزان افزایش می‌یابد. البته واقعیت آن است که امروزه با توجه به پیچیدگی‌های مسائل نظامی به راحتی نمی‌توان بین تسلیحات تدافعی و تهاجمی تفاوت قائل شد (Jervis, 2008: 110-117). برای مثال، خرید موشک‌های زمین به زمین توسط یک کشور می‌تواند برای همسایگان آن با برداشت‌های متفاوتی همراه شود؛ از طرف دیگر سلاح‌های نظامی چون موشک، تانک و... هم می‌تواند جنبه تدافعی و هم جنبه تهاجمی داشته باشد. با این وجود، این پیچیدگی‌ها بیشتر در سطح نظری مطرح می‌باشند و در عرصه علمی و سیاست‌گذاری و نظامی، کارشناسانی که خرید نظامی کشورها را رصد می‌کنند، راحت‌تر می‌توانند در مورد میزان تدافعی و تهاجمی بودن آن نظر دهند؛ برای مثال، خریدهای نظامی عراق در دوران صدام حسین را کمتر کارشناسی در راستای تدافعی مورد ارزیابی قرار می‌داد. متغیر آخر، نیت تهاجمی یک کشور است. در اینجا نیز ارتباط مستقیمی بین میزان تهدید و نیت تهاجمی وجود دارد؛ به عبارت دیگر هر چه نیت تهاجمی یک کشور بیشتر باشد، میزان تهدید درک شده در میان سایر کشورها به همان میزان افزایش می‌یابد.

مسأله بعدی که در این قسمت مورد ارزیابی قرار می‌گیرد اینکه پس از درک تهدید کشورها در مقابل آنچه کار می‌کنند و آیا دست به توازن می‌زنند یا اینکه خود به کشور تهدیدکننده ملحق می‌شوند؟ از نظر والت، در حالت تهدید، دو راه حل وجود دارد: در حالت

اول کشورهایی که مورد تهدید واقع شده‌اند بر اساس اصل توازن تهدید دست به توازن می‌زنند. علت آن‌که دولت‌ها به توازن روی می‌آورند در دو مسأله است. اول این‌که بقای آن‌ها وابسته به توازن دادن آن تهدید است. در صورتی که کشورها در مقابل تهدید توازن را ایجاد نکنند، بقای خود را به خطر انداخته‌اند. برای مثال، سیاست چهارصد ساله انگلستان که تحت عنوان سیاست سنتی انگلیس در اروپا شناخته می‌شود، ایجاد توازن در مقابل طرف قوی‌تر بود. انگلیس توانست با اجرای درست و دقیق این سیاست، برتری خود را برای صدها سال بر اروپا حفظ کند. دوم آن‌که اتحاد با طرف ضعیف‌تر باعث افزایش نفوذ می‌گردد در حالی که اتحاد با طرف تهدیدکننده باعث نفوذ کشور قدرتمندتر می‌گردد.

پاسخ دومی که می‌تواند در مقابل تهدید در پیش گرفته شود، ملحق شدن به آن یا به عبارت دیگر اتحاد با طرف تهدیدکننده است. در این زمینه مثال‌های فراوانی وجود دارد. برای نمونه، تمامی کشورهایی که در جنگ جهانی دوم به آلمان پیوستند، به شکلی به طرف تهدیدکننده ملحق شدند. نمونه دیگر، در تمامی طول جنگ سرد مسابقه گسترده‌ای بین اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا وجود داشت تا هر یک خود را از دیگران قوی‌تر نشان دهد؛ علت این مسابقه در این بود که به کشورهای دیگر نشان دهند باقی ماندن در اتحاد با آن‌ها بهتر از خروج و پیوستن به ابر قدرت دیگر است؛ به عبارت دیگر هر چه میزان قدرت و در نتیجه میزان تهدید بیشتر بود، کشورها اعتماد بیشتری به طرف تهدیدکننده می‌کردند و برای رهایی از آن تهدید به کشور قدرتمندتر ملحق می‌شدند (Walt, 1987: 147-151).

نکته مهم و در عین حال متفاوتی که والت اضافه می‌کند این است که کشورها به «میزان قدرت» واکنش نشان نمی‌دهند، بلکه عامل اصلی در این زمینه «میزان تهدید» است؛ به عبارت دیگر، وی ضمن قبول تأثیرگذاری قدرت بر این باور است که آنچه در عمل به واکنش سایر کشورها شکل می‌دهد در نهایت تهدید و نه قدرت است. همان‌گونه که در قسمت‌های قبلی شرح داده شد، میزان تهدید بر اساس چهار شاخص میزان توانایی‌ها، نزدیکی جغرافیایی، قدرت تهاجمی و نیت تهاجمی درک می‌شود.

والت اضافه می‌کند، در جهانی که توازن قوا در اولویت است، امنیت بیشتری وجود دارد. در وجود شرایط توازن امکان شکل‌گیری جنگ در سطح پایینی قرار دارد؛ اما اگر اتحاد با طرف

قوی‌تر در اولویت باشد، شرایط برای خشونت و جنگ مهیا است. در چنین حالتی کشور تهدیدکننده با الحاق سایر کشورها به آن پاداش می‌گیرد و بر میزان قدرت و تهدید آن اضافه می‌شود. در اینجا اشتباه‌های کشورها نیز تأثیرگذار است. برای مثال، اگر شرایط بین‌المللی بر اساس اتحاد با طرف قوی‌تر باشد و یک کشور به اتحاد رو بیاورد، امنیت و بقای خود را به خطر انداخته است، چرا که در چنین شرایطی، امکان توازن وجود ندارد و کشور تهدیدکننده با ملحق شدن سایر کشورها به آن در شرایط مناسبی برای حمله و تجاوز قرار می‌گیرد؛ اما اگر شرایط توازن وجود داشته باشد و کشوری بخواهد اتحاد با طرف تهدیدکننده را در اولویت قرار دهد، به شدت تنبیه و منزوی خواهد شد. برای مثال، ویلهلم در جنگ جهانی اول با تصور آن‌که شرایط اتحاد سایر کشورها با آلمان مهیاست و کشورهای دیگر اروپایی به وی ملحق خواهند شد، جنگ را آغاز نمود و با توجه به این‌که کشورهای اروپایی در مقابل این کشور دست به توازن زدند، شرایط برای شکست آلمان مهیا شد.

نکته محوری دیگری که الوالت به آن اشاره می‌کند این مسأله است که کشورها با توجه به قدرت خود دست به توازن یا اتحاد با طرف قوی‌تر می‌زنند. کشورهای قدرتمندتر اصل توازن را مورد توجه قرار می‌دهند، در حالی که کشورهای ضعیف‌تر اتحاد با کشور تهدیدکننده را موفقیت‌آمیزتر می‌دانند. علت این امر در این است که کشورهای قدرتمند با توجه به میزان قدرتشان با الحاق به طرف ضعیف‌تر می‌توانند توازن را ایجاد کنند، اما کشورهای ضعیف با توجه به میزان قدرتشان کمتر می‌توانند توازن‌دهنده باشند. در نتیجه، با الحاق با طرف قوی‌تر، حداقل از پیامدهای منفی جنگ که می‌توانست بقای آن‌ها را با خطر مواجه سازد، در امان می‌مانند؛ افزون بر این، شرایط بین‌المللی نیز از اهمیت وافر در اینکه کشورها کدام راهبرد را در اولویت قرار دهند، برخوردار است. در هنگام صلح یا حتی اوایل جنگ ممکن است کشورها به سوی طرف تهدیدکننده بروند ولی زمانی که تا اندازه‌ای نتیجه جنگ مشخص شد، این امکان وجود دارد که آن‌ها در یک فرصت مناسب خود را از اتحاد خارج نمایند. برای مثال، در جنگ جهانی دوم بسیاری از کشورهای اروپایی با توجه به افزایش تهدید آلمان نازی به اتحاد با این کشور روی آوردند، اما همین که متحدین توانستند در جبهه‌های جنگ موفقیت‌هایی را به دست آورند و تا اندازه‌ای سرنوشت جنگ مشخص شد، هر کدام از جمله

ایتالیا سعی کردند در فرصتی مناسب از اتحاد با آلمان خارج شوند. از طرف دیگر پایان جنگ، پایان اتحاد بین پیروزمندان است. برای مثال، در فردای شکست آلمان، اتحاد بین اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا به پایان رسید و هر کدام شروع به رقابت با دیگری نمودند. در ادامه، والت سلسله مفروض‌های توازن و اتحاد با طرف قوی‌تر را به تفکیک مورد توجه قرار می‌دهد.

مفروض‌های توازن؛ والت معتقد است توازن و اتحاد با طرف قوی‌تر دارای یک سری مفروض‌هایی است که درست در مقابل هم قرار دارند. بر این اساس، مفروض‌های توازن به شرح زیر است:

- کشوری که با تهدید مواجه است با دیگر کشورها علیه آن تهدید متحد می‌شود.
- هر چه میزان تهدید بیشتر باشد، انگیزه شکل‌گیری اتحاد علیه آن بیشتر می‌گردد.
- هر چه که تهدید نزدیک‌تر گردد احتمال موازنه در مقابل آن بیشتر است.
- هر چه قدر توان تهاجمی کشور تهدیدکننده بیشتر باشد به همان میزان احتمال موازنه در مقابل آن بیشتر است.
- هر چه قدر انگیزه تهاجمی کشور تهدیدکننده بیشتر باشد به همان میزان احتمال موازنه افزایش می‌یابد.

• اتحاد در پایان جنگ به اتمام می‌رسد (Walt, 1987: 11)

مفروض‌های اتحاد با طرف قوی‌تر

- کشوری که تهدید می‌شود با کشوری اتحاد می‌کند که بیشتر تهدیدکننده است.
- هر چه میزان تهدید یک کشور بیشتر باشد احتمال اتحاد با آن افزایش می‌یابد.
- هر چه کشور تهدیدکننده از نظر جغرافیایی نزدیک‌تر باشد احتمال پیوستن به آن افزایش می‌یابد.
- هر چه توانایی‌های تهاجمی کشور تهدیدکننده بیشتر باشد، احتمال تمایل سایر کشورها به آن افزایش می‌یابد.

• هر چه میزان انگیزه‌های تهاجمی افزایش یابد، احتمال پیوستن سایر کشورها به کشور تهدیدکننده افزایش می‌یابد.

• اتحادی که مقابل تهدید شکل می‌گیرد زمانی که تهدید از بین می‌رود پایان می‌یابد (Walt, 1986: 116).

سیاست امنیتی رژیم صهیونیستی؛ در اسرائیل یک نوع دوگانگی در سیاست خارجی حاکم است و می‌توان ادعا کرد، همواره دو نوع سیاست خارجی در این کشور اتخاذ شده است. نخست: سیاست خارجی تهاجمی که معتقد است از یک سو باید کشورها در سیاست خارجی فعالانه حضور داشته باشند و از سوی دیگر تعیین کننده سیاست خود باشند تا کشورهای دیگر سیاست‌های خود را به آن کشور تحمیل نکنند. بر این اساس، اسرائیل خود را در شرایطی می‌یابد که ناگزیر از کاربرد قدرت سخت از جمله اقدامات تروریستی و نظامی برای حصول به مقاصد سیاسی و اتخاذ نوعی سیاست کنشی است که ریشه آن در واقع‌گرایی کلاسیک است.

دوم: سیاست خارجی تدافعی که دارای این فلسفه است که دفاع از بقا، تنها دلیلی است که کاربرد قدرت سخت را به لحاظ حفظ امنیت موجه می‌کند. بر این اساس اسرائیل، باید قدرت سخت را در صورت نیاز اتخاذ کند تا هزینه‌ها و خطرات را برای امنیت این کشور به حداقل برساند و به عبارتی دیگر باید نوعی سیاست واکنشی را که ریشه آن در نگرش‌های آرمان‌گرایانه و لیبرالی است در سیاست خارجی خود به کار برد (Hinnebusch, 2003: 26).

در اسرائیل هم در عرصه داخلی و خارجی خشونت، توسعه‌طلبی و بحران ساختاری و محدودیت دیده می‌شود. در حقیقت دوگانگی‌هایی در سیاست خارجی اسرائیل حاکم است که باید بدان توجه نمود. اسرائیل از یک سو توسعه‌طلب است و همواره در جهت توسعه و گسترش مرزهای سرزمینی، قدرت و امنیت خویش در جنگ‌ها و تنازعات منطقه‌ای وارد شده است. از سوی دیگر، اسرائیل آسیب‌پذیرترین محیط امنیتی را دارد. محیط منازعه آمیز منطقه‌ای که اسرائیل در آن قرار گرفته به همراه وجود روابط استراتژیک با آمریکا و حمایت‌های اقتصادی و سیاسی این کشور از اسرائیل، بحث مهمی در بررسی سیاست خارجی این کشور است.

استراتژی اسرائیل در انطباق خویش با مشکلات منطقه‌ای از جمله وجود معارضان عرب و توجه به قدرت‌های بین‌المللی منجر به ظهور یک سیاست نظامی محور تهاجمی گردیده است و سیاست خارجی اسرائیل را به سیاستی دفاعی امنیتی تبدیل کرده است. این دوگانگی در سیاست خارجی اسرائیل بدان منجر شده است که اسرائیل همواره عوامل امنیتی را محور اصلی چارچوب سیاست خارجی خود بداند.

اسرائیل از زمان تأسیس تاکنون با بحران امنیتی روبرو بوده و دغدغه بقاء داشته است، بر این اساس، برای غلبه بر بحران امنیتی خود استراتژی‌های مختلفی را در پیش گرفته که عبارت‌اند از:

- استراتژی اتحاد با قدرت‌های بزرگ؛
- استراتژی دسترسی به قدرت و توان برتر؛
- استراتژی توسعه سرزمینی و ایجاد مناطق حائل؛
- استراتژی صلح با همسایگان.

گرچه این استراتژی‌ها با موفقیت به اجرا در آمده، ولی هدف اسرائیل را که غلبه بر عوامل ایجادکننده بحران امنیتی و دسترسی به وضعیت عاری از تهدید بوده، تحقق نبخشیده است. علت این امر این است که فرایند دولت‌سازی اسرائیل فرایندی منحصر به فرد و متفاوت با فرایند شکل‌گیری دیگر دولت‌هاست. هنگامی که بنیان‌گذاران اسرائیل تصمیم به تأسیس دولت گرفتند هیچ یک از عناصر سازنده دولت (جمعیت، سرزمین، حکومت، حاکمیت) را در اختیار نداشتند. آن‌ها به صورت ارادی و بر اساس طرحی از پیش تعیین‌شده و با استفاده از زور کوشیدند این عناصر را فراهم آورند. از این رو اسرائیل ماهیتی مصنوعی و تحمیلی دارد. مصنوعی و تحمیلی بودن اسرائیل علت اصلی بحران امنیتی این دولت بوده است. این ویژگی انسجام درونی اسرائیل و امکان انطباق و سازگاری آن با محیط و دولت‌های دیگر را محدود ساخته است. بر این اساس این دولت هم از درون و هم از بیرون با مشکلات و مسائل اساسی روبرو بوده که این دولت را با بحران امنیتی روبرو کرده‌اند. از این رو استراتژی‌های امنیتی اسرائیل که ویژگی مصنوعی و تحمیلی بودن آن را ندید گرفته‌اند در غلبه بر بحران‌های امنیتی ناکام مانده‌اند

(دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۵۳). گفتمان سیاست خارجی خاورمیانه‌ای اسرائیل مبتنی بر سیاست‌های امنیتی، خشن، جنگ‌طلبانه و توسعه‌طلبانه است؛ اما یکی از نقاط ضعف عمده اسرائیل، کمی عمق استراتژیک طبیعی و داشتن مرزهای آسیب‌پذیر و طولانی با همسایگان نه‌چندان دوست است؛ بنابراین در همان آغاز اسرائیلی‌ها تصمیم گرفتند که اگر جنگی به وقوع بپیوندد، در قلمرو دشمن باشد. در نتیجه عملیات جنگی اسرائیل بر مبنای تأکید بر اقدامات انتقام جویانه، پیشگیرانه و غافلگیرانه استوار است. از اوایل دهه ۱۹۵۰ در گفتمان سیاست خارجی خاورمیانه‌ای اسرائیل سه عنصر تعیین‌کننده همچنان پا برجا بوده است که عبارت‌اند از: ۱. نابرابری در منافع ملی اعراب و اسرائیل به ویژه از لحاظ قلمرو، نیروی انسانی و درآمد ملی، مانع از پایان دادن درگیری از راه نظامی توسط اسرائیل است؛ بنابراین اسرائیل باید کشور حافظ وضع موجود سیاسی و قلمروش باشد و هدف اصلی اسرائیل دفاع در برابر جهان عرب و اسلام باشد.

۲. جدی‌ترین تهدید علیه بقای اسرائیل حمله غافلگیرانه و هماهنگ شده اعراب است، اسرائیل همواره باید توانایی دفاع از خود را با بدترین شرایط و سناریوی ممکن داشته باشد.

۳. سیاست امنیت ملی اسرائیلی بر سه عنصر بازدارندگی، هشدار استراتژیک و قدرت تصمیم استوار است. به‌منظور عملیاتی کردن این گفتمان دو راه در نظر گرفته شده است: اول توانمندسازی و ظرفیت‌سازی لازم برای هشدار استراتژیک و پاسخ سریع به تهدیدهای خارجی؛ و دوم، رسیدن به پیروزی قاطع در کوتاه‌ترین زمان ممکن باید توانایی ابتکار عمل در آغاز جنگ‌ها و نبردها افزایش یابد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۵: ۶۶).

اسرائیل بنا بر پندارهای خود مبنی بر برتری جغرافیایی و جمعیتی رقبایش در منطقه، عناصر اصلی سیاست‌های امنیت ملی خود را بدین گونه تعیین کرده است:

۱. نداشتن تاب تحمل شکست حتی در یک جنگ؛

۲. موضع دفاعی در سطح استراتژیک، فاقد جاه‌طلبی‌های قلمرویی؛

۳. در سطح عملیاتی، استراتژی دفاعی - تاکتیک‌های تهاجمی؛

۴. تعیین پیامدهای جنگ با سرعت و قاطعیت؛

۵. مبارزه با تروریسم (لطفیان، ۱۳۷۸: ۴۱).

بر این اساس، گفتمان امنیت ملی اسرائیل که بر اساس فلسفه وجودی خود است، با محوریت دال بازدارندگی قدرت نظامی که حول آن دال‌های دیگری از جمله، برتری نظامی و تسلیحاتی، پیش‌دستی، نظامی‌گری، غافل‌گیری و تهاجم در چارچوب حملات برق‌آسا و کوتاه‌مدت، زور، منازعه و تهدید همسایه‌ها و دشمنی با دول عرب و دیگر دول غیر یهود منطقه خاورمیانه است در کنار دوستی با دول غربی و اتحاد استراتژیک با ایالات متحده مفصل‌بندی شده‌اند (لطفیان، ۱۳۷۸: ۶۸).

یافته‌های پژوهش

تحلیل شکل‌گیری توافقنامه ابراهیم

همان‌طور که مطرح شد به‌صورت کلی می‌توان به دو بعد به بررسی شکل‌گیری توافقنامه ابراهیم بر امنیت اسرائیل پرداخت. از منظر سازه‌نگاری و به‌نوعی برداشت از امنیت در اسرائیل با توجه به اینکه، گفتمان امنیت ملی اسرائیل که بر اساس فلسفه وجودی خود است، با محوریت دال بازدارندگی قدرت نظامی که حول آن دال‌های دیگری از جمله، برتری نظامی و تسلیحاتی، پیش‌دستی، نظامی‌گری، غافل‌گیری و تهاجم در چارچوب حملات برق‌آسا و کوتاه‌مدت، زور، منازعه و تهدید همسایه‌ها و دشمنی با دول عرب و دیگر دول غیر یهود منطقه خاورمیانه است. با توجه به از بین رفتن قدرت‌های رقیب و همچنین بروز بحران در میان این کشورها این مسئله موجب افزایش امنیت اسرائیل به‌نوعی می‌گردد و این کشورها با داخل شدن به مسائل حاشیه‌ای و داخلی از مسئله اسرائیل غافل می‌شوند و این امر در کنار هرج‌ومرج درونی ایجادشده به‌عنوان عاملی برای نفوذ اسرائیل و گروه‌های تروریستی موردحمایت این رژیم از جمله داعش موجب افزایش برداشت از امنیت در میان تصمیم‌گیران این کشور می‌گردد؛ اما در بعد موازنه تهدید می‌توان این‌گونه به تحلیل پرداخت که با توجه به ثابت بودن معیار قدرت واحد و همچنین سطح حمایت بین‌المللی در خصوص اسرائیل تنها عامل قدرتی که دستخوش دگرگونی گردیده است عامل موازنه تهدید منطقه ایست.

در تحلیل این موازنه نیز می‌توان این‌گونه مطرح نمود که کشورهای که به‌نوعی توانمندی مقابله با اسرائیل را داشتند از جمله مصر و لیبی اکنون خواست این تهدید را ندارند و کشور سوریه نیز که در میان حکام آن خواست برای مقابله اسرائیل وجود دارد درگیر جنگ داخلی و تحلیل توانمندی است و با توجه به جبههٔ اخیر که ایالات‌متحده و کردها و ترکیه در این کشور راه انداخته‌اند چشم‌انداز دوران پس از داعش نیز در آن منسجم به نظر نمی‌رسد و در خصوص دیگر کشورهای عربی نیز به نظر تهدیدی نسبت به اسرائیل وجود ندارد. به‌طور کلی می‌توان این‌گونه ادعا کرد که توافق ابراهیم شاید در نگاه مردمان عرب حرکتی به سمت صلح بود ولی در نهایت به نفع رژیم غاصب صهیونیستی تمام شد و این مولود بحران، با افزایش سطوح بحران در کشورهای دستخوش تغییر ثبات نامیمون خویش را حفظ کرد. همچنین این توافقنامه در واقع تغییر در توازن منطقه‌ای میان کشورهای حول محور مقاومت و کشورهای هم‌پیمان اسرائیل بوده و این رژیم در این ایجاد توازن از هژمونی ایالات‌متحده در راستای امنیت ملی خود بهره‌برداری کرده است. عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با اسرائیل در واقع پیوست دیپلماتیک-رسانه ای توافقنامه ابراهیم در میان افکار عمومی جهان به‌منظور بهبود چهره بین‌المللی این رژیم غاصب است. یکی از دلایل عمده تسریع روند عادی‌سازی روابط اسرائیل با کشورهای عربی حمایت گسترده و اشنگتن است. از زمان آغاز دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ، از جمله شرط‌های اصلی ایالات‌متحده آمریکا برای کمک به کشورهای عربی برقراری روابط و مناسبات گسترده با تل‌آویو است. این پیمان از لحاظ امنیتی به گسترش چتر امنیتی هم‌پیمانان اسرائیل در مقابل هم‌پیمانان جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت است که خواست ایالات‌متحده در منطقه غرب آسیا است. آنچه اکنون مشاهده می‌شود آن است که بسیاری از کشورهای عربی به اسرائیل نه به‌عنوان دشمن بلکه به‌عنوان یک متحد و هم‌پیمان می‌نگرند که به دلیل روابط راهبردی خود با ایالات‌متحده توان چشم‌پوشی از آن ندارند.

نتایج توافق ابراهیم؛ برخلاف توافقنامه‌های صلح قبلی اسرائیل با مصر و اردن، توافقنامه ابراهیم با کشورهای عربی امضا شد که با رژیم مرز مشترک ندارند و هرگز با آن نجنبیده‌اند. اعمال عادی‌سازی روابط امارات متحده عربی و اسرائیل در بحدوحه طرح توافقنامه ابراهیم

دولت ترامپ (۱۳ آگوست، ۲۰۲۰) معادلات سیاسی و امنیتی منطقه غرب آسیا را دگرگون ساخت. این توافقنامه در اکتبر و دسامبر ۲۰۲۰ به مراکش و سودان نیز تسری پیدا کرد. آمریکا این توافقنامه را در راستای دگرگونی وضعیت منطقه‌ای غرب آسیا و هدایت آن در مسیر نظم نوین جهانی موردنظر خود تلاش نمود تا نوعی مشارکت جامع منطقه‌ای علیه محور مقاومت و با راهبرد مهار ایران هدایت داد. همسویی طرح توافق ابراهیم و عادی‌سازی روابط کشورهای مذکور، گسترش بحران در کشورهای محور مقاومت از جمله عراق، سوریه و لبنان و حتی ایران همچنین افزایش فشار حداکثری علیه ایران، به دلیل وقوع تهدیدات همه جانبه است (پیرمحمدی، طاهری، باباتبار، ۱۴۰۱). گسترش ناامنی‌های در داخل ایران در پاییز ۱۴۰۱ با تحرک حزب کردستان ایران که روابط نزدیکی با اسرائیل دارد انجام شده است. امارات متحده عربی به دلیل برخورداری از موقعیت ژئوپلیتی، ژئواستراتژی و ژئواکونومی در جنوب خلیج فارس، می‌تواند مدخل استراتژیکی برای ورود اسرائیل به جنوب ایران باشد. این موضوع به تشدید معمای امنیتی در خلیج فارس خواهد شد؛ زیرا این مفهوم را برای کشورهای عربی تقویت خواهد کرد که حضور اسرائیل به مهار ایران کمک نماید (Simon, 2021: 5). ایجاد ائتلاف دریایی علیه جمهوری اسلامی ایران می‌تواند به‌عنوان یک گزینه برای افزایش فشار نظامی علیه ایران میان امارات، بحرین و اسرائیل مطرح گردد. ایران همواره بر تأمین امنیت بومی در منطقه خلیج فارس تأکید داشته و چنانچه سردار تنگسیری، فرمانده نیروی دریایی سپاه پاسداران اظهار داشته «هرگونه حضور رژیم صهیونیستی در آب‌های خلیج فارس غیرقانونی است؛ چراکه است باعث ایجاد جنگ در منطقه شود» (اکبری، ۲۰۲۱).

در راستای پیاده‌سازی این دکترین در سیاست امنیتی اسرائیل رژیم صهیونیستی، در آگوست ۲۰۱۹ این کشور اعلام کرد بخشی از ائتلاف نظامی به رهبری آمریکا در برابر تهدیدهای ایران در تأمین امنیت کشتیرانی در خلیج فارس خواهد بود. در پایان سال ۲۰۲۰ و در پی افزایش تنش‌ها میان ایران، آمریکا و اسرائیل، زیردریایی اسرائیل برای اولین بار از مسیر تنگه هرمز وارد خلیج فارس شد. برگزاری نخستین رزمایش مشترک دریایی آمریکا، اسرائیل، امارات متحده عربی و بحرین در نوامبر ۲۰۲۱ در دریای سرخ نیز دربردارنده «پیامی برای ایران» است. هدف اسرائیل ائتلاف‌سازی دریایی، عقب راندن ایران و حضور در نوار دریایی

مجاور ایران است (مانیتور خاورمیانه ۲۰۲۱). تحویل سامانه‌های دفاع موشکی به امارات در راستای افزایش راه‌های مقابله با قدرت موشکی ایران و محور مقاومت اهمیت زیادی برای اسرائیل دارد. در اینجا استدلال بر این است که تقویت ارتش امارات به امنیت اسرائیل در همسایگی اصلی‌ترین دشمن ایران کمک می‌کند. امارات برای دستیابی به سیستم دفاع موشکی گنبد آهنین ابراز علاقه کرده است. تحویل این سامانه می‌تواند ضامن تشدید مسابقه تسلیحاتی در خلیج فارس شود. چیزی که مورد نظر اسرائیل و آمریکا است (Azodi, 2020). بدون تردید ورود اسرائیل به معادلات امنیتی خلیج فارس و رویارویی احتمالی با نیروی دریایی جمهوری اسلامی ایران از جمله در ورودی تنگه هرمز، بنادر فجیره، پایگاه هاوایی الظفره و پایگاه دریایی جبل علی، دربردارنده تهدیدی جدی علیه ایران خواهد بود. در این سناریو، آمریکا نیز در چارچوب پایگاه‌هایی نظامی خود در امارات، عربستان، قطر، بحرین و کویت، بیشترین تلاش را برای ادغام اسرائیل در ترتیبات امنیتی خلیج فارس به کار می‌گیرد. تل آویو در ادامه نفوذ ژئوپلیتیکی خود به اقلیم کردستان و آذربایجان از طریق پیشبرد روند عادی‌سازی و افزایش حضور در خلیج فارس، به دنبال آن است که جبهه جدیدی را در همسایگی ایران گشوده و خود را از تنگنای ژئوپلیتیکی سنتی خارج کند. اسرائیل در پی راهبرد مهار به دنبال حضور در کمربند جنوبی ایران و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس برای پرکردن خلاء ژئوپلیتیکی ناشی از عقب‌نشینی آمریکا در منطقه خاورمیانه است. گسترش احتمالی حوزه عادی‌سازی به سایر کشورهای حوزه ساحلی خلیج فارس از جمله بحرین، عمان، قطر و کویت، به‌منزله ظهور چالشی جدید و ایجاد جنبه‌های جدید علیه ایران است. (Simon, 2021).

❖ بحث و نتیجه‌گیری

توافق ابراهیم میان بحرین و امارات، مراکش و سودان و اسرائیل با عنوان صلح ابراهیم مشهور شد اما در واقع تکمیل سیاست جنگ‌طلبانه ایالات متحده امریکا و اسرائیل یا ائتلافی علیه جبهه مقاومت با هدف نابودی آن است. در مقابل جمهوری اسلامی ایران به وسیله همکاری با فدراسیون روسیه در بحران به این کنش واکنش نشان داده است. احساس تهدید ایالات متحده آمریکا و اسرائیل از محور مقاومت موجب تشکیل این پیمان شده و تا زمان استمرار این تهدید ادامه خواهد داشت. عادی‌سازی روابط اسرائیل تبعات این پیمان بوده و تعداد بیشتری از کشورهای عربی به این جرگه خواهند پیوست. مجموعه کشورهای این دو گروه رقیب در حال توسعه و بسط نفوذ با هدف امتیاز گیری از رقیب هستند هر کدام از این بازیگران با هدف افزایش نفوذ خود دست به اقدامات تحول‌گرایانه خواهند زد. همان‌گونه که جمهوری اسلامی ایران وارد در خاک سوریه (قنطره و قلمون) و در نزدیکی اسرائیل حضور نظامی دارد، اسرائیل نیز در خاک جمهوری آذربایجان و کردستان عراق حضور نظامی دارد. این رویارویی با هدف افزایش قدرت در میان هردو طرف ادامه خواهد داشت.

منابع و مأخذ

پیرمحمدی، سعید و طاهری طاهر و باباتبارسرخی ابوالقاسم (۱۴۰۱). «تأثیر طرح توافق ابراهام بر امنیت محور مقاومت در منطقه غرب آسیا در دوره ترامپ». **فصلنامه آفاق امنیت**. شماره ۵۴: ۹۲-۶۹.

قوام، سید عبدالعلی (۱۳۹۴). **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل**. تهران: سمت.
دهقانی فیروزآبادی (۱۳۸۵). «تأثیر جنگ لبنان بر راهبرد امنیت ملی اسرائیل». **رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**. شماره ۸: ۸۳-۶۵.

رسولی ثانی‌آبادی، الهام (۱۳۹۳). «ماهیت اتحادها در خاورمیانه؛ قدرت یا هویت؟». **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۳: ۱۲-۲۹.

لطفیان، سعیده (۱۳۷۸). «سیاست امنیت ملی اسرائیل، فرضیه‌ها و تحلیل‌ها». **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**. شماره ۱۷: ۶۲-۳۹.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۵). «تأثیر جنگ لبنان بر راهبرد امنیت ملی اسرائیل». **فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**. شماره ۸: ۸۹-۵۳.

قاسمی، حاکم (۱۳۸۰). **بحران امنیتی دائمی اسرائیل و پیامدهای آن**. رساله دکتری دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی. شماره ۸: ۶۰-۲۳.

حسن کلاته، مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی علمی ندا، ۱۳۹۱/۴/۶. (www.nedains.com)

سعداله زارعی، پایگاه خبری کیهان‌نیوز، ۱۳۹۰/۱۰/۲۷. (www.KeyhanNews.ir)

پایگاه اطلاع‌رسانی فارس‌نیوز، ۹۰/۹/۱۸. (www.farsnews.com)

سلیمان رضوی، مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی علمی ندا، ۱۳۹۱/۱/۱. (www.nedains.com)
عبدالوهاب المسیری، آریه ناتور و الی پوده (۱۳۷۹). «بحث امنیتی اسرائیل؛ مبانی نظری و ملاحظات عملی»، اصغر افتخاری. **تشریح علوم سیاسی**. شماره ۵: ۱۴۲ - ۱۴۱.

Akbari, Arash (2021), *The Abraham Accord, Iran, and The Geopolitics of the Persian Gulf*, Russian Council

Azodi, Sina (2020), *Why is Iran concerned about the peace agreement between the UAE and Israel?* **Atlantic Council**.

Caspit, Ben (2021), *Bennett's government at work to expand Abraham Accords*,

- <https://www.al-monitor.com/originals/2021/10/bennetts-government-work-expandabraham-accords#ixzz7ICjRNLOH>
- Eliot Cohen, Michael Eisenstadt and Andrew Bacevich (1998), "Israel's Revolution in Security Affairs", **Survival**, 0
- Guzzini, Stefano. (1998), Realism in International Relations and International Political Economy, **The Continuing Story of a Death Foretold**, London and New York
- Hinnebusch, Raymond (2003), The International Politics of the Middle East, Manchester, **Manchester University Press**.
- Middle East Monitor, (2021), Red Sea drill by US, Israel, UAE, Bahrain a message to Iran, <https://www.middleeastmonitor.com/20211113-red-sea-drill-by-us-israel-uae-bahrain-amessage-to-iran/>
- Simon, Steven (2021), Israel and the Persian Gulf: A Source of Security or Conflict? **The Quincy Institute for Responsible Statecraft**.
- Waltz, Kenneth. (1979). Theory of International Politics, New York: **Random House**
- Walt M. Stephan(1986) "Alliance: Balancing and Bandwagoning", in Stephan M. Walt,(Eds). The Origins of Alliances, **Cornell University Press**.